

مردی که قلب خلقت است

یادداشت‌های سید شهیدان اهل قلم آقا مرتضی آوینی

نیم‌قرنی بیش، از حجة‌الوداع نگذشته است و هستند هنوز دهها تن از صحابه‌ای که در غدیر خم، دست علی را در دست پیامبر خدا دیده‌اند و سخن او را شنیده، که: من کنت مولاه فهذا علی مولاه... (۱)

اما چشمه‌ها کور شده‌اند و آینه‌ها را غبار گرفته است. بادهای مسموم نهالها را شکسته‌اند و شکوفه‌ها را فرو ریخته‌اند و آتش صاعقه را در همه وسعت بیشه‌زار گسترده‌اند. آفتاب، محجوب ابرهای سیاه است و آن دود سنگینی که آسمان را از چشم زمین پوشانده... و دشت، جولانگاه گرگهای گرسنه‌ای است که رمه را بی‌چوپان یافته‌اند.

عجب تمثیلی است این که علی علیه السلام مولود کعبه است... یعنی باطن قبله را در امام پیدا کن؛ اما ظاهرگرایان از کعبه نیز تنها سنگهایش را می‌پرستند. تمامیت دین به امامت است، اما امام تنها مانده و فرزندان امیه از کرسی خلافت انسان کامل، تختی برای پادشاهی خود ساخته‌اند.

نیم‌قرنی بیش از حجة‌الوداع و شهادت آخرین رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته، آتش جاهلیت که در زیر خاکستر ظواهر پنهان مانده بود، بار دیگر زیانه کشید و جنات بهشتی لاله الا الله را در خود سوزاند.

جسم بی روح جمعه و جماعت همه آن چیزی بود که از حقیقت دین بر جای مانده بود، اگر چه امام جماعت این مساجد «ولید» برادر مادری خلیفه سوم باشد که از جانب وی حاکم کوفه بود، بامدادان مست به مسجد رود و نماز صبح را چهار رکعت بخواند و سپس به مردم بگوید: «اگر می‌خواهید رکعتی چند نیز بر آن بیافزایم!» (۲) ... اما عدالت که باطن شریعت است و زمین و زمان بدان پایرجاست، گوشه انزوا گرفته باشد. نه عجب اگر در شهر کوران، خورشید را دشنام دهند و تاریکی را پرستش کنند.

آنگاه که دنیاپرستان کور، والی حکومت اسلام شوند کار بدینجا می‌رسد که در مسجدهایی که ظاهر آن را بر مذاق ظاهرگرایان آراسته‌اند، در تعقیب فرایض، علی علیه السلام را دشنام می‌دهند، و این رسم فریب‌کاران است؛ نام محمد صلی الله علیه و آله را بر مأذنه‌ها می‌برند اما جان او را که علی است، دشنام می‌دهند. (۳)

تقدیر این چنین رفته بود که شب حاکمیت ظلم و فساد با شفق عاشورا آغاز شود و سرخی این شفق، خون فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

۲- آوینی

و این چنین بود که آن هجرت عظیم در راه حق آغاز شد و قافله عشق روی به راه نهاد. آری آن قافله، قافله عشق است و این راه، راهی فراخور هر مهاجر در همه تاریخ. هجرت مقدمه جهاد است و مردان حق را هرگز سزاوار نیست که راهی جز این در پیش گیرند؛ مردان حق را سزاوار نیست که سر و سامان اختیار کنند و دل به حیات دنیا خوش دارند، آنگاه که حق در زمین مغفول است و جهال و فساق و قذاره بندها بر آن حکومت می‌رانند. نازک دلی آزادگان، چشمه‌ای زلال است که از دل صخره‌ای سخت جوشد. دل مؤمن را که می‌شناسی؛ مجمع اضداد است. رحم و شدت را با هم دارد و رقت و

کنا معکم» گفته‌اند. پس بگذار مرا که در جمع اصحاب تو بنشینم و سر در گریبان گریه فرو کنم.» خورشید سرخ تاسوعا در افق نخلستانهای کرانه فرات غروب کرده است و زمین ملتهب، کربلا را به ستاره جدی سپرده و مؤذن آسمانی، اذن حضور داده است و دروازه‌های عالم قرب را گشوده... زمین از دل ذرات به آسمان پیوسته است و نسیمی خنک از جانب شمال وزیدن گرفته... و اصحاب، نماز گریه می‌گزارند. هنوز نیم قرن از حجة الوداع نگذشته، امت محمد ﷺ تیغ بر اوصیاء او کشیده‌اند و با نام اسلام، قلب اسلام را که امام است می‌درند!

اجسامشان به جانب قبله نماز می‌گزارند، اما ارواحشان هنوز همان اصنامی را می‌پرستند که ابراهیم شکسته بود. اجسامشان به جانب قبله نماز می‌گزارند، اما ارواحشان با باطن قبله که امامت است، پیکار می‌کنند. جاهلیت ریشه در درون دارد و اگر آن مشرک بت‌پرست که در درون آدمی است ایمان نیاورد، چه سود که بر زبان لا اله الا الله براند؟ آنگاه جانب عدل و باطن قبله را رها می‌کند و خانه کعبه را عوض از صنی سنی می‌گیرد که روزی پنج بار در برابرش خم و راست شود و سالی چند روز گرداگردش طواف کند. و ایکاش تا همین جا بسنده می‌کرد و قلب قبله را با تیغ نمی‌درید.

عجبا! جهان را ببین که چه سان وارونه می‌شود! «افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویاً علی صراط

عجبا! این یوسف
زمانه چه زیباست،
اما این زیبایی را
چه سود آنگاه که
جهلاء او را آئینه
خویش می‌بیند و
در او نیز، آنگونه
نظر می‌کنند که در
خویش... وا اسفا!
یعنی هیچ راهی
وجود ندارد که آنان
حقیقت وجود او را
دریابند؟

مستقیم» (۴)

اکنون امام در برابر تاریخ ایستاده است و به صفوف لشکریان دشمن که همچون سیل مواج شب تا افق گسترده است می‌نگرد. به عمر سعد در حلقه صننادید کوفه چه باید گفت؟ وا اسفا! که کلام را از حقیقت جز نصیبی اندک نیست، و از آن بدتر، سیمرغ بلند پرواز دل را بگو که اسیر این قفس تنگ و بالهای شکسته است.

چه روزگار شگفتی! مردی با بار عظیم مظهریت حق، اما... با چهره‌ای انسانی چون چهره دیگران و جثه‌ای که از

صلابت را نیز با هم. زلزله‌ای که در شانه‌های ستبرشان افتاده از غلیان آتش درون است؛ چشمه اشک نیز از کنار این آتش می‌جوشد که این همه داغ است.

اماما، مرا نیز با تو سخنی است که اگر اذن می‌دهی بگویم: «من در صحرای کربلا نبوده‌ام و اکنون هزار و سیصد و چهل و چند سال از آن روز گذشته است؛ اما مگر نه اینکه آن صحرا بادی هول ابتلائات است و هیچ کس را تا به بلای کربلا نیاز موده‌اند از دنیا نخواهند برد؟ آنان را که این لیاقت نیست رها کرده‌ام؛ مرادم آن کسانی که «یا لیتنا



دیگران بزرگتر نیست.

عجبا! این یوسف زمانه چه زیباست، اما این زیبایی را چه سود آنگاه که جهلاء او را آئینه خویش می‌بینند و در او نیز، آنگونه نظر می‌کنند که در خویش... وا اسفا! یعنی هیچ راهی وجود ندارد که آنان حقیقت وجود او را دریابند؟

شمسی است که غروب خویش را در این سیل موج شب می‌نگرد و انتظار می‌کشد تا درشفق خون خویش غروب کند. اما کدام غروب، وقتی که نور جهان هر چه هست از مصباح وجود او منشأ می‌گیرد؟

عجبا! مردی که قلب خلقت است بر سیاره‌ای که قلب آسمان است ایستاده و همه عالم تکوین را با جذبه عشق خویش به سوی کمال می‌کشاند... اما با چهره‌ای چون چهره دیگران و جثه‌ای که بزرگتر نیست.

عجبا! ظاهر گواه صادق باطن است، اما ببین که در میانه این نسبتها چگونه حقیقت گم می‌شود! و در این گمگشتگی و حیرت‌زدگی نیز سرّی است که اهل سرّ می‌دانند و لا غیر.

عجبا! شمس را ببین که در آینه نظر کرده است و این آینه است که اناالشمس می‌کند.

وای بر شما ای شوربختان! این حسین است، این خامس آل کساست، آن کساء که کساء عصمت و رحمت است، آن کساء که کساء مظهریت حق است و ببین، آنجا که

جبرئیل را بار نمی‌دهند کجاست! و تو ای خاکستر گم شده در باد هلاکت! تو خود را با او برابر نهاده‌ای؟ و این حسین است، سرّ مستودع فاطمه! همان که خون خداست و اگر بریزد، همه عالم تکوین به انتقام برخواید خاست. این حسین است، همان که خورشید خلافت انسان از افق خون او طالع خواهد شد...

ای شوربختان! نیک بنگرید که چه می‌کنید و در برابر که ایستاده‌اید! مگذارید که خون خدا با دستان اختیار شما بریزد! فریب مکر لیل و نهار را مخورید! این حسین است، غایت آفرینش کون و مکان، اگر چه چهره‌ای دارد چون چهره شما و جثه‌ای دارد که از شما بزرگتر نیست. فریب چشمان ظاهرین را مخورید و طلعت شمس را در عشق آسمان چشمانش بنگرید و کرامت خدا را در روحش بیابید.

این حسین است... عمامه رسول الله را بر سر دارد و زره‌اش را بر تن، ردایش را بر دوش و شمشیرش را به دست و هنوز نیم قرن پیش از رحلت رسول خدا نگذشته است.

۱- مراجعه کنید به الفیدر، ج ۱.
۲- الفتوح (ترجمه فارسی)، ص ۵۲۶.
۳- ارشاد، ج ۲، ص ۱۱.
۴- ملک (۹۷) ۲۲- آیا آن کس که تگوسار بر روی افتاده، راه می‌رود هدایت یافته‌تر است یا آن که بر پای ایستاده و بر راه راست می‌رود؟